

## نامه‌های وثوق العلماء

علیرضا اباذری

### شریحی از زندگی

میرزا عبد الله بن محمد حسن خوراسگانی - در اصفهان - از علمای دوران احمد شاه قاجار و رضاخان پهلوی است. وی در سال ۱۳۳۸ ق نوشته است که ۳۴ ساله و در تهران ساکن است. او در این تاریخ در مدرسه عبدالله خان ساکن بوده و طبق آنچه او در نامه‌های خود می‌گوید و در آدرس نامه‌های او هم آمده، در سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۵ قمری در مدرسه میرزا موسی نیز بوده و شاگردانی در آنجا داشته است. یکی از شاگردان او در این زمان مشار معظم از نوادگان سعدالسلطنه حاکم قزوین بوده است.

وی در سال ۱۳۴۰ در معیت شاگرد خود سفری به عتبات داشته که به دیدار آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی مرجع تقلید وقت رفته و در این دیدار اجازه امور حسبیه از وی و شیخ مهدی نوایی گرفته است. وی در همین سفر در کربلا از هبت الدین سید محمد علی شهرستانی نیز در امور حسبیه اجازه دریافت می‌کند. گویا وثوق العلماء فرزندی از خود برجای نگذاشته است، زیرا وی در خلال یکی از نامه‌های خود وارثانش را اولاد بلاواسطه دایی و خاله ذکر می‌کند.

وثوق العلماء آثاری نیز از خود بر جای گذاشته که عبارتند از:

- ۱- عقائد المؤمنین فی اصول دین که آن را به نام منظومه العقائد به نظر هم درآورده است.
  - ۲- قطرات العلوم که در نامه‌های خود از آن یاد می‌کند و شرح فارسی نصاب الصبیان بوده است.
  - ۳- تصحیح جلد ۱۳ بحارالانوار که شرح حالی نیز به عربی از وی بر پشت کتاب چاپ شده است.
- آنچه در اینجا آمده است تعدادی از نامه‌هایی است که وی برای یکی از دوستان هم محلی خود نوشته و طی آنها اطلاعات جالبی را از وضعیت خود، تهران و مسائل دیگر ارائه کرده است. یکی از اطلاعات تاریخی نامه‌های او آمدن شیخ عبدالکریم حائری به قم و شروع درس در مسجد امام است.

وی در یکی از نامه‌هایش به مخالفت با تلاش‌های اسدالله خرقانی و ابراهیم صاحب الزمانی در مجلس بر می‌خیزد که می‌خواستند القاب را ملغی کنند.

از دیگر نکته‌های موجود در نامه‌های او ززمه کشف حجاب و مخالفت با حجاب است که ذکر می‌کند زنی در یک روزنامه، مقاله‌ای در مخالفت با حجاب چاپ کرده است و علمای تهران را به واکنش واداشته است.

مشهورترین کسانی که وی در نامه‌های خود از آنها نام می‌برد اینها هستند:

نواده سعد السلطنه، آقا عبد الله حسام‌الذاکرین، آقا هادی از ذاکرین، آقا میرزا عباس فزوه، آقا ملاعلی فزوه، میرزا عبدالحسین فزوه، میرزا هادی مقدس‌زاده، میرزا محمود حکیم‌زاده، ملا محمد تقی، میرزا عبدالعلی، سید محمد فزوه، حاجی آخوند، میر محمد حسین و شریعتمدار عمده‌العلماء این نامه‌ها در منزل مرحوم حجة الاسلام حاج جواد فقیهی خوراستانی بود که توسط برادر ایشان حجة الاسلام و المسلمین مهدی فقیهی در اختیار ما قرار گرفت.

## نامه اول:

اولاً از حضرت عزت مسألت می‌نمایم پیوسته بر عمر جناب مستطاب عالی بیفزاید و توفیق تحصیل علوم شرعیه را زیاد فرماید. حضور مبارک ارحام سلام رسانیده، آقای آقا میرزا علی، آقا سید هاشم، آقا سید ابوالقاسم، آقا کربلایی تقی، آقا میرزا عباس، آقا میرزا حسین، آقا میرزا حسن، آقا میرزا عباس، بنات بیگم، بنات بیگم، آقا میرزا نصر الله نجار، خواهر او، ابوالقاسم، خواهرهای او و سائر خویشان و لله جنود السموات والارض، ما شاء الله قدرت احصاء نیست، همه را دیده بوس فرمایید.

یوم ۲۲ صفر رقعہ مرقومه واصله قرائت شد. کاغذ جوف هم مطالعه شد. از سلامتی آنها مسرور و قبض پست در باب جعبه گز رؤیت شد. هنوز نگرفته، بنده متوقع نبود و انتظاری نداشت، لکن چون کاشف از خلوص محبت بود، به درجه قبول رسید.

در خصوص آمدن طهران صلاح نیست. ارض مشؤمه و محل معصیت؛ از جهتی بنده به سن پیری رسیده، قوا کاسته، کسی را ندارد به جهت خدمت اضیاف، لذا پذیرایی صحیح ممکن نیست. آن دو خود به امور رسیدگی نمودند و خدمات را متحمل شدند.

در باب مزاجه در شهر و توالد و تناسل از اخبار کاذبه دانست. و بحمد الله از قرار تواتر جناب عالی از حیث منبر مقبول عامه و مداخل زیاد، محتاج نیستید. کتاب شرح نصاب سالها است تمام شده، یکی از منسوبین چند یوم قبل یک جلد به زحمت پیدا نموده، یک قران بهاء آن را داد. رفقاء سلام می‌رسانند؛ آقا عبد الله حسام (از ذاکرین)، آقا هادی (از ذاکرین) طلاب مدرسه و علماء.

حال بنده بحمدالله مرجعیت متوسطه پیدا نموده، چنانچه عموزاده‌ها برای جناب عالی بیان نمودند، دخل یومی پنج تومان شده، الی یومی پنج هزار؛ امور به خوبی می‌گذرد. دو دانگ و نیم و یک حبه خانه دارد ... می‌خرند. کتب علمیه و غیرها مقداری اثاثیه به میزانی هست، مبتلا به مرض نشده.



یکی از شبها در خواب شخصی را دیدم، طوماری و قلمی داشت. دانستم اعمال بنده در آنست. مضطرب شدم. از مطالب آن سؤال کردم، گفت: الویل در آن است. بعد قلمی اطراف آن ورقه کشید و حساب را قلم را گرفت.

پرسیدم: از عمر من چه قدر باقی است؟

گفت: سی و چهار سال؛ ۱۸ ع ۱ سنه ۱۳۳۸. قریب دو سال گذشته، العلم عند الله که خواب صحیح است یا خیر، به نقد خیال مردن ندارم، چون به جناب عالی خبر مرخص و مردن مرا داند، اظهار واقعه را نموده، بحمد الله بیست سال است مریض نشده‌ام و لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم.

اما وارث بنده، اولاد بلاواسطه دایی و خاله‌اند؛ دیگری نیست. دیگر آن که معادل پانصد تومان از اموال خود را یکسال متجاوز است صلح نمودم به حضرت مشار معظم شاگرد خود نواده سعد السلطنه حاکم قزوین که معادل آن صوم و صلوات و خیرات کند، چون جوان با همت و کفایت است و به وزراء و علماء خدمتی دارد از عهده بیرون می‌آید و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم. الی بیست سال خیار فسخ دارم. دارایی بنده قریب اجمالاً یکصد تومان.

مدتی است خمس دادم و زکوة هم دادم. توکلت علی الله. می‌گفتند تو را می‌خواهیم بیریم به خوراسگان. این خیال را سفاهت دانستم. شخص عاقل می‌آید میان مردمان حسود بخیل بد اخلاق برای پنج شاهی قطع رحم می‌کنند؟ مردمان نظر تنگ بد کینه. شب در راه کنگاز آخوند را با چوب آزرندند؛ او را بدنام کردند.

پیام بهارستان / سن ۱، ش ۱، سن ۲، / پاییز و زمستان ۱۳۸۷

مدتی در فراش خوابیده با آن که پدرش امام جماعت بود؛ لعنة الله علیهم.

حضور مبارک بندگان شریعتمدار آقای آقا میرزا عباس فزوه ارادت غائبانه بنده را تقدیم فرمایید. حضور مبارک ملاذ الانام شریعتمدار، آقای میرزا و آقای شریعتمدار آقا ملاعلی و اولاد امجاد و اخوان کرام سلام برسانید. بندگان ملاذ الاسلام حاجی میرزا عبد الحسین دامت برکاته و شریعتمدار آقای میرزا عبد الحسین اهداء سلام بنده را بفرمایید.

جهت آن که بنده در طهران مانده‌ام مردمان صحیح خوش اخلاق، مال دنیا به نظر آنها و قری ندارد، نظر بلند، با حقوق، بدون بخل، هر جای ایران نا امن باشد، پای تخت امن است و لاجول و لا قوه الا بالله به محبت جزئیه پاس حقوق دارند. اعلی اهل ایرانند، افصح اهل ایرانند، ظالم کمتر دارد، نعمت پیشه، علماء آن بیشتر، امراء و وزراء متواضع، بدون کبر، به قدر یک نفر ملا، بنده بیشتر مرجعیت دارم. عقائد آنها از دیگران بهتر.

گوشه‌ای آسوده هر چه می‌خواهم، می‌خورم. شب آسوده، در خانه خود خواب راحت می‌کنم و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم.

خدمت عالی جنابان دوستان واقعی خودم که اسماء آنها ... شد التماس دعا دارم. عموزاده‌ها را سلام رسانیده، عذرخواهی فرمایید که درست از عهده خدمت بر نیامد. واحدی طهران نیاید. آقای آقا سید ابوالقاسم یک وقت طهران آمد که بنده خانه خریده و مقروض بودم. ده، دوازده یوم مهمان بود. بعد جزئی خرجی به او دادم که تا زمستان نشده، برو اصفهان. چند نفر از اهل مدرسه او را کوک کردند که فلان ۱۲ هزار تومان پول دارد، به تو نمی‌دهد! یک روز دیدم می‌گوید: جد ما را از تشنگی کشتند و ما را از گرسنگی می‌خواهند بکشند. بعد حاجی شیخ محمود شاگرد بنده، چند تومانی برای او دست و پا کرد که برود اصفهان. چند یوم پنهان بود، بعد آمد که پول‌ها را دزد برد. باز حاجی آقا جمال مجتهد و رفقاء قدری پول به جهت او دست و پا کردند و اژان به زور او را از شهر بیرون کرد. گفتم: خوب بنده گفته بودم بیا طهران؟ کاغذ فدایت شوم نوشتیم؟ زمستان یک لحاف به جهت خود تهیه کرده‌ام، با لباس پر شپش تو را چگونه در خانه ببرم؟ بخواهم او را نگه دارم سه چهار دست لباس می‌خواهد، یک خدمتکار می‌خواهد، بیماری دارد، گرفتاری دارد. دیگر آن که بنده به عمر خود سفره پدر او حاضر نشدم؛ حقی به بنده ندارد. تمام عمر در خوراسگان بد بگوید، ضرری به بنده نمی‌رسد. پسر، خری، جاهلی، نادانی، بد اخلاقی چه احتیاج به او و طایفه او دارم؟ ۳۳ سال است در طهرانم کاری به آنها ندارم، آنها با بنده خوبی نمی‌کنند، بنده با آنها و مادر آنها خوبی کرده و می‌کنم.

یک شب آمدم خوراسگان زمان جوانی، در اطاق خانه ماندم. میرابوالفتح گفت: فردا می‌روی؟ گفتم: باران می‌آید. فکری کرد و گفت: از کنار راه هم می‌توان رفت و حال آن که مهمان او نبودم، مهمان خاله بودم! این اعانت آنها بود، خدا می‌داند دیگر حقی ندارد. چند سال خوراسگان بودم، حیدر دایی مرا به خانه خود نبرد. یک روز زبان آوردم که مرا به خانه نمی‌بری؟ مرا خانه برد. ۲ فنجان چایی داد، آن هم زوجه‌اش چشم و رو کرد! و اضعاف مضاعف تلافی کردم؛ دو فنجان چایی را خیال می‌کنند بنده فراموش کرده‌ام!

پسرعموها خانه مرا به مبلغ .... تصرف کردند، در حال طفلی بنده. خدا رحمت کند آنها را. باز بنده در خوبی خود پا برجا و بنده با همه خوبی و خویشی می‌کنم. همچو نیست آقا میرزا علی؟  
جواب. چرا. خدا سلامت بدارد. با انصافی. چون تصدیق کردی شعر برایت بخوانم:  
ابجد علم بیاموزو مگوی از اب و جد  
حظ کردی؟ بگو بارک الله. شعر دیگر بخوانم؛ حفظ کن.  
مجرد شو ز اسباب جهان گر رفعتی خواهی  
که دائم از تجرد، مبتدا مرفوع می‌گردد

امشب خانه سردار مؤید برادر حاجی صمد خان تبریزی مهمانم. ده شبه وعده گرفته که هر که را می‌خواهی از اجزاء همراه خود بیاور. دستگاهی است، اگر شما بودید شما را همراه می‌بردم. این کاغذ را به بعضی ارائه مکن؛ برای شما بد است، نه برای من. زنی آمده مجله نوشته به عبارات مغلظه: «چرا باید زن حجاب کند؟ چرا باید اسیر مرد شود به جهت بیست تومان؟» و در روزنامه درج کرده؛ جماعتی حمایت آن زن می‌نمایند. امروز علماء مجلسی کردند که چه باید کرد؟ چون وعظ در مناظر به او بد گفتند. از آن جمله حاجی شیخ مهدی، سلطان ضعیفه، به کمیسار عارض شد، حاجی شیخ مهدی را بردند در کمیسار. جواب داد حال علماء می‌خواهد حکم بر ضعیفه بنویسند تا چه شود. نان یک من تبریز دو قران بود، گران شد، دو قران و یک عباسی است. دکان‌ها جمعیت شده، خدا به خیر بگذرانند، ان شاء الله.

بعد عریضه خواهم نوشت. سید ابوالقاسم این جا گفته بود پدر فلانی قبان دار بود و در طفولیت او را در کتانه مرغ می‌کرد و عبارات دیگر به خیال آن که مردم به این کلمات مرا سنگسار خواهند کرد یا بنده احتیاجی به او دارم، انجام امور مرا نخواهد داد. مخفی نماز بنده خود را کسی نمی‌دانم و خود را گم نکرده‌ام، ولی هر چه بود پدر بنده با کمال بود و مدرسه را دیده بود؛ خط او، علم او، تقدس او را می‌توان از آثار او کشف کرد. ۱۸ ع ۱۳۳۸

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

نامه دوم:

سلام علیکم

مساکم الله بالخیر

امید است مزاج شریف قرین ابتهاج و مسرت بوده باشد، بحق محمد و آله.  
۲۳ شوال رقعہ مبارکہ به توسط مستخدم پست دولتی عز وصول یافت. عبارات حزن‌انگیز آن مطالعه، قرین تأسف گردید. بعض آقایان رفقاء حصول اسف را سؤال؛ بعد از بیان، محزون شدند، از قساوت قلب این زن تعجب نمودند. ابلاغ تسلیمات شد. و جهت تاخیر مراسم حضرت عالی منبر شهر رمضان بود امید است فائده کامله برده باشید. بنده اواخر زمستان بعد از خروج از حمام روی یخ لغزیدم. میج دست معیوب گردید. شکسته بند گفت: یک تومان باید بدهی اجرت جا انداختن. استادی داشت، طیب آمد. یکی بازو را کشید، یکی انگشت‌ها را. فریاد بنده بلند شد: چه می‌کنید، هلاک شدم؟

سلام علیکم متاکم الله بالحقیر رسیدت بمورده در غنچه و حماره غزله  
 بعد بنده چند قبل رفته بودم که حاکم از سار حاکم داده و اهل برودت شود بر مراد از غنچه  
 حاکم در اصل فرستاده معلوم برسد در در آن حاکم نسبت به بنده و خیر خیر حاکم در  
 جویا بنده سدر حاصل در جویا که اسبق عمری میگذرد از کسی نیست خدمت حاکم و والده  
 در خوان و نسو بسلام برسانید خدمت سار سار و الا انما انعام داده زاده و کرده  
 تفرده مراد عباس و بنات محمد و بنات خاله و کاه در حاکم قریباً بنده اسلام  
 برسانید انوم غم در انعقد حاکم سار سار مراد از حاکم ۲ و لا میرزا دادی غنچه  
 و لا میرزا محمد حکم زاده و عمر از صدق و حاکم ابلاغ سلام و دعا بنمایند و مشایخ  
 جانان به بنده حکم زاده را در مدرسه حاکم داده معلم عمران ما بر سر لان در برنده  
 هم کمک میکند اشغال تحصیل هم دارد جوان خیر محوری بنده است رسیدت ترقی  
 علم برای او حاصل شود حال چون درجه چندان ندارد باید تعاضد نماید هرگاه  
 مرتبه در ارتقا حقوق او زایل خواهد شد در این سال قاطعه از آن نایب معنی بنده بنده  
 امیدوارم حصول آنجا بنده و کثیره بنده سالها قریباً مراد از حاکم که بنده بنده  
 سر بنده نیز در کن کتیبه اهل ایشان خوب شود تمام زواری که همراه ایشان آمده بود  
 میاد در مدرسه بنده را خوش بنده اطمینان که حاکم خیر هم ندردم بنده در دست  
 نشو باعث عمل بنده شود خوش بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده  
 ۴۳۳۳ بنده در این مهم اسامی حاکم بنده هم بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده  
 هشتم تغییر و شخصی دارم نموده با مرید بنده اذالم تکریم و الجا الس تکریم  
 فلا خیر من صدق و الجا الس تکریم بر جوار بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده  
 مکرر باب بنده که بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده  
 و کفایت و رفع شر از دیگران و اصلاح خیر ایشان حاکم در این و غیره بنده بنده  
 اقامت بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده

پیام بهارستان / د ۱، سن ۱، ش ۱ و ۲ / پائیز و زمستان ۱۳۸۷

گفتند: یک تومان بده. فوراً دادم. کشیدن را موقوف، تخته‌بندی کردند. سه چهار ماه گرفتار، حال قدری بهتر شده، اگر یک تومان را نداده بودم مرا هلاک نموده بودند.

زر مسکوک اگر بر پسر شاه دهی

دهدت آن که برادر به برادر ندهد<sup>۳</sup>

خیلی لاغر شدم. حال فی الجمله رو به بهبودی است. ارسی خانه را که مرحوم آقا عبد الله و آقا مرتضی داشتند، یک صد و سی تومان خرید، حالیه عمارات این سمت تحتانیه و فوقانیه از حقیر است.

آقا مرتضی و والده او از کربلا مراجعت نمودند. چند روز دید و بازدید بود. بنده را جز صدمه دست، علتی و مرضی نست. محضر دائر، معاملات عقود و ایقاعات کثیره است. والده محترمه را سلام برسان. ارحام رادعوات کثیره اهداء فرمایید.

آقای حاجی میرزا عبدالعلی طهران آمدند با سید نور الدین دکتر. شبی را در بنده منزل بودند. بعد حاجی آقا رفتند به سمت عتبات. به ایشان عرض کردم: خوب بود هجرت به طهران می‌فرمودی. خیلی به او برخورد که وطن چه عیبی دارد که ترک آن نمایم؟ مثل این که عیب و عار بداند هجرت از وطن را و حال آن که رسول (ص) به واسطه هجرت به مقام بلند رسید و بر اعداء غلبه کرد. ریاست در خوراسگان را بنده به منزله مهتر قاطرها می‌داند. خیلی مقام پستی است، فلان، قابض یا کدخدا یا سرجوب فلان قریه است. تصور فرمایید مقام پستی است.

مردمان بی کمال متکبر بخیل غالباً رئیس می‌شوند.

هیزان همه حاکمند در گنج بلوک

فرمود که الناس علی دین ملوک

خوبان همه غائبند در گنج سلوک

گفتم به فلک که هیز پرور شده‌ای

به واسطه ریات جزئیه چه ظلم‌ها به زیر دستان می‌شود، بلکه وجود آنها ولو قصد ظلم نداشته باشند مضر است برای فقراء.

فرشته‌ای که وکیل است بر وزیدن باد / چه غم از این که بمیرد چراغ پیرزنی  
اشعار حکماء غالباً موعظه و تنبیه است برای غافلین. التنبیه فی اللغه من نَهت علی الشیء اذا وقف علیه و فی الاصطلاح اشاره الی شیء غفل عنه المخاطب.

حضور مبارک بندگان آقای نظام الاطباء و اخ اعزّ تحریر ایشان سلام برسانید. آقازاده‌ها را هر یک ابلاغ سلام فرمائید. این‌جا چند نفر از علماء و وعّاظ را تبعید نمودند.

آقای آقا سید اسد الله خرقانی مجتهد و آقای آقا شیخ ابراهیم صاحب الزمانی در مجلس رأی دادند القاب ملعی، و احدی را به لقب نخوانند. سه ماه مهلت داده‌اند، بعد رسمیت دهند. بنده اذان خواهیم گفت: اشهد أن محمداً صلی الله علیه و آله و اشهد ان علیاً صلوات الله علیه. اگر گویند چرا رسول الله و ولی الله نگفتی؟ گویم: و کلاء القاب را غدغن کردند، بنده هم نگفتم. اسم فامیلی رواج خواهد یافت. اهل خوراسگان

کیانی هستند زیرا که جی معرب کی است که خوراسگان پای تخت کیان بوده، کیقباد کیخسرو و غیرهما. لقب اعتماد هم از بین خواهد رفت جز آن که لقب بنده در چندین هزار کتاب چاپ شده، غیر اسناد و قباله‌ها که مهر بنده به آنها خورده.

حضور مبارک بندگان شریعتمدار آقا میرزا محمد و آقا ملا علی و رفقاء سلام برسانید. از حالات خودمان و آقازاده‌ها و والده و خویشان مرقوم فرمایید.

واعظی می‌گفت: شیخ بومی از جلد دوم مجموعه ابن عساکر نقل کرده وقت تحویل، ریش خود را به دست بگیر و هفده مرتبه یک نفس بگو: بمقدمه خلاف رسول الله، خلاف درخت بید است.

### نامه سوم:

### هو الله تعالی شأنه

### علیکم السلام و رحمة الله و برکاته

خدمت جناب مستطاب شریعتمدار آقای فاضل آقا میرزا علی دامت برکاته معروض می‌دارد: به تاریخ ۱۲ شعبان سنه ۱۳۴۰ رقعہ مبارکه واصل، آن را بزرگ دلیل بر مراتب محبت آن جناب دانست، چه عبارات شافی، مزیل هموم و غموم و رافع سموم احزان بود. از صحت مزاج جناب عالی و والده و اولاد و قبیلہ مسرور شده، هر گاه از حالات مهجور بخواهید، در کمال خوشی و سعۀ رزق و اعتبار و غنا می‌گذرانند. دو ماه قبل از عید، یکی از اعیان طهران - نوادۀ سعد السلطنه حاکم قزوین مشار معظم لقب او - به توسط ائومبیل حرکت داد به قزوین. نصف روز از طهران به قزوین رسیدیم. ناهار خورده، از آن جا به همدان. در همدان خانه حاجی محمد نراقی که از اکابر تجار آن جا بود منزل نموده، شبی به صبح نمود. از آن جا به کرمانشهان شبی توقف، از آن جا به قره تو اول خاک روم، به توسط ماشین وارد بغداد بعد کاظمین، یوم چهارم وارد عشره زیارت، از آن جا به کربلا دو شب مانده، به توسط مرکب ائومبیل نجف مشرف شده به زیارت امیر (ع)، شما را در تمام اماکن شریفه نایب الزیاره و دعاگو بود. حجج اسلام مرحمت فرمودند، از آن جمله آقای آقا سید ابوالحسن اصفهانی نوشته وکالت از قبل خود در امور حسبیه و آقای حجة الاسلام آقا شیخ مهدی نوابی نوشته وکالت و اذن در امور حسبیه مرحمت فرمودند. از آن جا عود به کربلا، آقای حاجی میرزا محمد علی شهرستانی نیز اذن در امور حسبیه مرحمت فرمودند، از آن جا به سامره، و علماء نجف رسائل فتاوی خود را مرحمت فرمودند که ترویج نمایم. دو ماه الا دو یوم دوره زیارات بود. عود به کرمانشهان. اعیان آن جا مهمان‌ها کردند. عود به همدان، مهمان‌ها کردند. عود به قزوین، اعیان آن جا پذیرایی‌ها نمودند. چون املاک و داکین آن جا و خیلی دهات از هم سفر بنده بود. مراجعت به طهران، هشت صد تومان .... رفیق ما خرج کرد، و فقه الله.

مقداری به طلاب آن جا داد. در محضر حجة الاسلام و المسلمین آقای آقا سید ابوالحسن مقداری داد. حالیه در طهران سالمم. خیلی دیدن عالی از بنده کردند علماء و طلاب و تجار و کسان هم سفر بنده؛ خدا قبول نماید.



قصه؛ روز قیامت بنده را در محضر باری تعالی حاضر نمایند، گویند: چرا عصیان ورزیدی؟ گوید: خدایا اگر چه این‌جا شلوق [کذا] است اما یکی فرمودی، یکی بشنو. خود آن‌چه در دنیا خواستم ندادی من هم اطاعت تو را نکردم!

فرماید: بنده! تو روزی خوردی، چهارده معصوم آن‌جا حاضرند. گوید: خدایا! به این ۱۴ معصوم یک لقمه نان تو را نخوردم، تمام مال مردم را خوردم. خطاب می‌رسد: از دماغت بیرون خواهم کشید. عرض می‌کند: خدایا! دیدم پیغمبر خاتم را چه قدر محبت کردی او را معراج بردی، مهمانی کردی؛ آخر با تو چه کرد؟

خطاب می‌رسد: چه کرد؟ عرض می‌کند: عوض محبت‌ها ماه آسمان را دو نیم کرد و شکست. ملائکه می‌گویند: ای بنده زیاد فضولی نکن. می‌گوید: به قرآن قسم این کسی که با من جدال می‌کند که خدا باشد، نه من او را هرگز دیده، نه می‌شناسم، اما شنیده‌ام بی پدر و مادر و نان نخور است. خطاب می‌رسد: بکشید او را جهنم. می‌گوید: خدایا ما که رفتیم جهنم، اما حواله تو به تیغ برهنه عباس علی. خطاب می‌رسد: این بنده خوش اخلاق است، او را بخشیدم. بیریش بهشت.

\*\*\*

آقای شب باران نوکر داشت فانوس را عقب آقا می‌کشید. هرچه گفت: بیا جلو، نیامد. گفت: من بی ادبی نمی‌کنم و جلو تو راه نمی‌روم. در مجلس ظرف کوچک آب آوردند به جهت آقا. نوکر آقا خواست کمال به خرج دهد، گفت: آقا شتر را از ملاقه آب می‌دهید؟ خندیدند. می‌خواست بگوید: آقا از طراز اول علماء است، گفت: آقا از دراز اول علماء است. آقا گفت: شب‌ها مواظب باش دزد نیاید. شبی شنیدند فریاد می‌کند: دزد! دزد! وقتی آمدند، دیدند خواب دزد می‌بیند و در خواب فریاد می‌کند: اُهِ! دزد! دزد. آقا تشر به او زد که تو را می‌زنم. با زبانش گو... گفت: دِک...! آقا را باش.

خادمی داریم خیلی بی‌فهم است. گریه می‌کرد. گفتیم: تو را چه می‌شود؟ گفت: امان از شغال قبر که انگور و منگور بیایند. یعنی امان از سؤال قبر که نکیر و منکر بیاند. این که نوشتیم شما یک زن بیشتر ندارید غرض این نبود که شما طمع دارید. چون باور نکردم آن را. سرکار به این سنّ قلیل چگونه دو زن دارید؟ از عهده مخارج آنها با این گرانی چگونه بیرون می‌آیی؟ و الاّ یک زن کم است و دو زیاد. از دو تجاوز نفرمایید گفتیم: ای ماه بر کجات نهم؟ گفت: خیر الامور...

به جهت تفریح جناب عالی که از یاد نوشتنم، نرنجید. عالی جناب والده را سلام برسانید. غلط نسبت ندهید. جناب، آستانه است. عالی جناب یعنی بلند آستانه. مذکر و مؤنث در آن یکسان است. کذا عصمت و عفت پناه به زن و مرد هر دو توان نوشت، چه انبیاء دارای عصمت و عفت می‌باشند. کتاب «قطرات» ما کم است. بلکه نیست در طهران، .... می‌خرند، نیست. حجة الاسلام آقای آقا سید ابوالحسن به جهت پسرهای خود چند جلد خواسته، پیدا نمی‌شود. اسباب خجلت بنده شده.

خدمت کربلایی تقی و میرزا عباس و دائی زاده‌ها ابوالقاسم و جناب سید هاشم و دختر عموها و دختر دایی‌ها و دختر خاله‌ها را سلام برسانید. از زیادی اولاد شما محظوظ شدم. خدا حفظ فرماید. جناب عالی مجتهد شدید باعث سرور بنده شد که در طایفه‌ای حجة الاسلام پیدا شود، سبب افتخار آن طایفه است. بنده پر حرفی کردم که المکاتبات نصف الملاقات. این نامه قالب مثالی بنده است.

من ای صباره رفتن به کوی دوست ندارم تو می‌روی به سلامت، سلام من برسانش

بنده چشم به ترقی جناب عالی دارم. بنده چیزی نشدم. چندی قبل شخصی خواند:

«اگر داری تو عقل و دانش و هوش» فرق بین علم و دانش و هوش چیست؟

گفتم: العقل نور روحانی تدرک النفس به العلوم الضروریه، دانش معنی علم است. و العلم ادراک المرکبات و الکلیات خلاف المعرفة لانها ادراک البسائط و الجزئیات، و من ثم یقال عرفت الله و لا یقال علمته. هوش معنی فهم است و هو ضد العباوة. ما حال باید موش و گربه بفهمیم. امید است بندگان عالی، سعی موفور و وجد نامحصور در تحصیل بفرمایید. شما باقی و بنده فانی کمتر بگوییم، نوشته‌ها باقی بماند. کتاب قطرات و اصول دین و قرآن یادگاری و جلد ۱۳ بحار را بنده تصحیح کردم و یک صفحه حالات خود را به عربی نوشتنم، پشت کتاب به طبع رسیده؛ آقا مهدی کتاب فروش خونساری چاپ کرده، اینها یادگاری است. نسخه‌های خوب نوشته‌ام. کاغذ گران است؛ نتوان چاپ نمود. تا بعد چه شود.

دست ما کوتاه و خرما بر نخیل پای ما لنگ است و منزل طویل<sup>۴</sup>

حکایت آبیاری و خدا قوت بدهد آخوند را خواندم. رفقاء خیلی خندیدند. آقای حسام الذاکرین و آقا هادی شاگردهای بنده سلام می‌رسانند. آقای میرزا موسی امام جماعت مدرسه میرزا موسی شاگرد بنده سلام و دعا می‌رساند. رفقاء خیلی طالب دیدار جناب عالی هستند.

این که نوشتنم طهران نیابند به جهت صدمه راه و مسافت و تعطیل امور آنها است و الا خیلی شوق ملاقات ارحام دارم. مثلا آموزده‌ها آمدند هفتاد تومان تقریبا مخارج آنها شد و به نظر آنها نیامد. اگر می‌گفتم: بیایید طهران، دوپست تومان هم قانع نبودند؛ می‌گفتند: ما را وعده گرفته‌ای، به ما ضررها خورده؛ به زبان حال و قال توقع‌ها دارند. اگر گفتم: نیابید و آمدند کم و زیاد را نمی‌توانند گله نمایند، به زبان حال جواب این است که من نگفتم. شما زحمت بکشید طهران بیایید، به قصد قم یا مشهد این طرف هم عبور کنند، کمال میل را دارم. جناب عالی محرم بنده و با عقل می‌باشید. عرض کردم مستدعی آن که رقعۀ حضرت عالی عن قریب فرستاده شود که از حالات شما مطلع باشم. حالیه بحمد الله مرجعیت هست به اندازه‌ای که از مخارج پیداست.

یک طایفه در این مدرسه اعداء بنده بودند در ظرف یک‌سال مرتباً همه ریق رحمت را به سر کشیدند. یک نفر دیگر هست آن هم وجود مؤثری ندارد. اما بنده سالم در کمال خوشی هستیم؛ و لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

در خصوص فوت بنده معلوم شد تهمت است. بیست سال است بحمد الله مریض نشده‌ام. بعد هم خود را به خدای حافظ و حفیظ و خیر الحافظین سپردم. طهران چون قریب یک‌هزار نفر از نظیمة اخراج نمودند و اجزاء را کم کردند شب‌ها دزدی‌ها می‌شود. خانه‌ها بریده‌اند. حتی چراغ و فرش مدرسه ما را بردند. نان ارزان است، منی دو قران و یک‌عباسی به سنگ تبریز. کربلا نان یک من، شش قران. طلاب در عسرت، اما حالیه دار العلم قم شده، حجه الاسلام آقا شیخ عبدالکریم را تجار نگاه داشتند و توجیه کردند. ماهانه به جهت حوزه آقا برقرار نمودند. طلاب از اطراف عازم قم شده، در مسجد امام مجلس درس است. یوم اول را خبر آوردند که درس شروع شده، خدا دوام آن را مقدر فرماید. حضور مبارک حجه الاسلام آقا میرزا عباس عالم فزوه و ملاذ الاسلام آقای میرزا و آقایان سلام و دعا برسانید.

ملاذ الاسلام آقای آقا سید محمد را سلام برسانید. زوجه آقا باقر عمه زاده را سلام برسانید.

### نامه چهارم:

### سلام علیکم

### مساکم الله بالخير

امید است همواره در حفظ و حمایت حضرت خیر الحافظین بوده باشید. چندی قبل رقعہ مبارکه حاکیه از سلامتی جناب عالی و والده و اهل بیت و مشعره برمراتب لطف و مرحمت جناب عالی واصل، قرائت شد. معلوم است صداقت و راستی جناب عالی نسبت به مهجور. چنانچه از حالات داعی جويا باشید سلامتی حاصل و درحجرها کما فی السابق عمری می‌گذراند. کسالتی نیست. خدمت علیا محترمه والده و اخوان و منسوبین سلام برسانید. خدمت آقای آقا سید هاشم و آقا ابوالقاسم دایی‌زاده و کربلایی تقی و آقا میرزا عباس و بنات عمو و بنات خال و بنات خاله و کافه ارحام قریباً بعیداً سلام برسانید. ایوم غره ذی القعدة، جناب شریعتمدار آقای میرزا عبدالله حسام و آقا میرزا هادی مقدس‌زاده و آقا میرزا محمود حکیم‌زاده و جمعی از اصدقاء حاضر ابلاغ سلام و دعا می‌نمایند و مشتاق لقاء جناب عالی می‌باشند. حکیم‌زاده را در مدرسه حجرها داده، معلمی به میزان ماهی سه تومان دارند. بنده هم کمک می‌کند. اشتغال به تحصیل هم دارد. جوان نجیب محجوب بی‌صدایی است. امید است ترقی علمی برای او حاصل شود. حال چون درجه چندان ندارد باید قناعت نماید. هرگاه مرتبه دار شود حقوق او زیاد خواهد شد.

در این سال قافله‌ای از آن ناحیه به عزم مشهد نیامده، امید است محصولات آن‌جا کافیه و کثیره باشد. سال‌های قبال آقای میر محمد حسین فزوه گاهی می‌آمدند؛ ضمناً سری به بنده می‌زدند لکن کیفیت آمدن ایشان خوب نبود. تمام زواری که همراه ایشان آمده بود، می‌آورد در مدرسه، بنده را خوش نمی‌آمد. اطلاق کوچک خادمی هم ندارم. پذیرایی درست نشود، باعث خجالت بنده شود. خوب بود خودش تنها می‌آمد نه با

کسانی که هیچ آشنایی با آنها ندارم. ۳۴ سال است بنده طهران هستم؛ این اشخاص را ندیده‌ام. می‌خواست بفهماند که من چاوش اینها هستم، تعینی و تشخصی دارم، **نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ حَبِّ الرِّيَاسَةِ**.

إِذَا لَمْ تَكُنْ صَدْرَ الْمَجَالِسِ سَيِّدَا

فَلَا خَيْرَ فِيمَنْ صَدَّرْتَهُ الْمَجَالِسَ

تکیه بر جای بزرگان نتوان زد به گزاف

مگر اسباب بزرگی همه آماده شود

ریاست یا به کمال است یا به مال، در صورت بذل یا به عقل و کفایت و رفع شر از دیگران و ایصال خیر به ایشان. در سفر طهران و سفر کربلا خدمت آقا مشرف شده، لذتی حاصل نشد. محرمانه به جناب عالی عرض کردم؛ بنده بحمد الله هیچ‌گونه احتیاج به آنها ندارم.

گفتگو در عقل است. طهران همه گونه آدم هست، عاقل و سفیه. یکی از علماء خادمی داشت که به جهت سفاهت او آقا متصل فریاد داشت. نوکر زبانش می‌گرفت؛ صدا را سه تا می‌گفت. می‌گفت: هر وقت ۳ تای خود را آقا بلند کند من می‌ترسم.

\*\*\*

در مجلسی خواست اظهار کمال کند. آقا آب خواست. ظرف کوچکی آب آوردند؛ آقا سیر نشد. نوکر صدا زد پیش خدمت را که: شتر را از مِلاغِه [کذا] آب می‌دهی؟

\*\*\*

تعریف آقا می‌کرد. می‌خواست بگوید: از طراز اول است، می‌گفت: آقا دراز اول علماء است. عبا و کیف آقا زیر بغل او بود. کیف را در راه انداخت؛ گم شد. آقا داد و فریاد که پسر چیزی که زیر بغل می‌گذاری فشار بده نیفتد. یک روز چند جوجه آقا به او داد، خانه ببرد. چنان زیر بغل فشار داده بود که خانه رسیدند جوجه‌ها مرده بودند.

\*\*\*

شب باران، فانوس را عقب آقا می‌کشید. هر چه آقا فریاد می‌کرد: جلو بیا، من در گل فرو رفتم؛ گفت: من بی ادبی نمی‌کنم، باید عقب سرکار باشم. همین قسم آمد در خانه. تمام لباس‌های آقا گلی شده بود.

\*\*\*

آقا گفت: مواظب خانه باش، دزد نیاید. شبی نوکر فریاد کرد: دزد! دزد! وقتی آمدند دیدند خواب می‌بیند؛ در خواب فریاد می‌کند. آقا فریاد کرد: ملعون چرا بی‌خود فریاد می‌کنی؟ پوست از سرت بیرون می‌کنم. شروع کرد از دهان خود تیزرها کردن؛ یعنی از تو نمی‌ترسم.

\*\*\*

آقا رفت منبر به نوکر گفت: به جهت گرفتن منبر من طفل شیرخوار بی‌اور روی منبر. نوکر دید طفلی در

قنداق به دوش زنی است. خواست آن طفل را بگیرد، مادر او را رها نمی‌کرد. عاقبت زیر بغل طفل را گرفت کشید. طفل از قنداق بیرون آمد، برد روی منبر.

آقا گفت: مرتیکه! این دختر است؛ مناسب با روضه‌ی علی اصغر نیست.

گفت: عیب ندارد!

گفت: آخر این طفل ... دارد.

گفت: آقا این ... جای تیر ... است. صدای خنده بلند شد.

\*\*\*

روزی آقا کله‌گوسفند به او داد که تطهیر کند به جهت پختن. کله از دستش رها شد، آب برد. دسته علفی برداشته، دنبال آب صدا می‌زد: بیاه! بیاه! که شاید کله برگردد! آخر نیامد. آخر آقا به تنگ آمد. گفت: سیاهه اجناسی که خریدی بخوان. حساب‌ها را مفروغ نما. برو گم شو. گفت: پنیر، نان، گوشت، ایضاً گوشت، قوری اصل، قوری جَلَب، ایضاً جَلَب، ای زن جَلَب، قند، قهوه، ایضاً قهوه، ای زن ...، چشم‌ها را نمک، هیزم، کاسه، ایضاً کاسه، ای زن ...  
ورید کله را حرکت داد، گفت: ای زن ...، ای زن ...، ای زن جَلَب، مردم خیلی خندیدند و او را اخراج نمود.

\*\*\*

حضور مبارک آقایان آقای حاجی میرزا عبدالحسین و آقازاده و آقای آقا ملا علی و آقای ملا محمد تقی و آقای حاجی میرزا عبدالعلی و آقای آقا سید محمد فزوه و آقای آقا میرزا عباس و آقای آقا میرزا حسن و ملاذ الاسلام آقای میرزا حاجی آخوند سلام برسانید.

غرض؛ حماقت اختصاص به ده ندارد، شهر هم پیدا می‌شود.

عقل و دولت قرین یکدیگرند

هر که را عقل نیست دولت نیست<sup>۵</sup>

العقل نور روحانی تدل النفس به العلوم الضروریه و النظریه. ومن لم يجعل الله نور فما له من نور.  
از اوضاع خوراسگان و شهر و امور و وقایع مهمه مرقوم فرمایید، از اموری که عقل را زیاد کند. طهران همیشه بحمدالله امن است. هر نقطه نا امن باشد این جا امن است، لذا بنده این جا را اختیار کرد. از حالات خویشان خصوص زوجه پسر عمه بنده در فزوه و از سلامتی ارحام مرقوم فرمایید. از ترتیب کارهای خود بنویسید. کیفیت گذران خیلی عجب است. جناب عالی خود را مبتلا به دو دستگاه زن و فرزند نموده، با این حال می‌فرمایید: درس می‌خوانم! چگونه ممکن است جمع بین ضدین است؟ تاریخ فوت خاله را ندانستم به چه مرض گذشت؟ چند فرزند از او باقی است؟ چند دختر دارد؟ بنده حالیه چاشت است. مخارج شبانه روز رسیده. القصه خیلی به وسعت می‌گذرد. مرجعیت متوسطه دارم، نه زیاد نه کم؛ خیر الامور اوسطها. گفتم: ای ماه بر کجاست نهم! گفت: خیر الامور ...

از خدا خواسته‌ام مدفن در نجف باشد، دو جلد قطرات به جهت آیت الله آقا سید ابوالحسن به نجف فرستادم؛ خواسته بودند. امروز ۴۶ یوم است سفارش داده‌ام، جواب نیامده. عریضه هم به آقا عرض کرده‌ام.

در نجف خیلی مراحم به بنده فرمودند تا ببینم جواب چه مرحمت فرمایند. بیست یوم می‌رود و بیست یوم برمی‌گردد. علماء اعلام خوراسگان را از جانب بنده سلام برسان. کاغذ را نشان نده به آخوندهای خوراسگان. امید است بعدها عرایضی ارسال دارد؛ والسلام علیکم ورحمة الله برکاته.

## نامه پنجم: سلام علیکم اطال الله بقائکم

در تاریخ ۲ شوال از مطالعه رقعہ شریفه و اظهار مراحم نسبت به مهجور فرجی حاصل، خوشا وقتی که در محضر مبارک حالی داشتیم. بعد از مسافرت چند یوم مهموم، تسلیه خاطر به دعوات داده، تا زمانی که رقعہ اولی رسید و به رقعہ ثانیه که نصف ملاقات است هم و غم زائل شد. آقایان را تبلیغ سلام مسرور و ذکر خیر جناب عالی دوام دارد و هر یک سلام رسانیده، از اخلاق حسنه بندگان عالی، اظهار امتثال می‌نمایند. حضور مبارک والده و اخوه و ابناء، اهداء سلام فرمایید. از حالات بنده خواسته باشید سلامتی حاصل. محضر دائر. دیروز از عهده نوشتن مکتوبات بر نیامد. الان صبح شنبه پنجم شوال در حجره مدرسه به تزییع ورقه اشتغال دارد. علماء طهران مجمعی در ایام جمعات تشکیل داده، در مسجد جامع حاضر، منبر دائر است. از زمان قتل خر حاجی آقا جمال دیگر امن شده. در مجلس حیوان بی چاره را به قتل رسانیدند. مریدهای آقا اطراف نعش گریه کرده، می‌گفتند: قربان سر خر آقا شویم.

\*\*\*

خطیب در مجلس خطبه خواند. بعد از فراغ یکی از همان‌ها پیش رفت. گفت: السلام علیک یا خطاب (کثیر الخطاب) گفت: السلام علیک یا ولد (یعنی تو ...)

\*\*\*

مرد پیری در مجلس بود. بنده گفتم: فلان مرد خوبی است، حیف منکر امامت حضرت عباس شده! پیر گریه کرد، قسم‌ها خورد، فحش داد به خودش، هر گاه من منکر امامت حضرت عباس باشم. من مالدار بودم. چه قدر اسکناس در بانک داشتم.

به یک گردش چرخ گردون اساس  
نه بانکی به جا ماند و نه اسکناس

\*\*\*

وچندان به کسر واو، رفعت به فتح راء غلط، به کسر صحیح. کلمه‌ای پیدا کردم، چهار مرتبه جمع بسته می‌شود. سوار جمع آن سُور، جمع سُور، سُوور؛ جمع سُوور، آساور، اساوره. وجدتها فی بعض کتب الادب.

\*\*\*

قال رسول الله (ص): الماء الذی تسخنه الشمس لاتتوضوا به و لاتغتسلوا به و لاتعجنوا<sup>۶</sup> به فانه یورث

البرص. شیخ حر عاملی نوشته.

این حدیث را نوشتم از مجموعه شیخ حر، برای همه فائده دارد.  
نخود با کشمش عددش یکی است. معاویه با ... زاده عددش یکی است. علی به حق عددش یکی است.  
....، ریقی؛ شکار، دشواری؛ ابوالقاسم، مالک یوم الدین؛ شاه عباس و کیل صاحب الزمان؛ همدانی، بی نماز؛  
اصفهانی، زیرک؛ رُجال یعنی پیاده‌ها، تعال یعنی بیا بالا، برای شبها فانوس دارد.

\*\*\*

اهدی النجاشی الی النبی حله بالف دینار فلبسها ثم اعطیها لعلی فلبسها ثم تصدق بها و هو راکع فنزلت  
انما ولیکم [الله] و رسوله، شیخ حر عاملی، ص ۶۷،<sup>۸</sup> این حدیث مبارک هدیه فرستادم.

\*\*\*

از رنگ لباس از معصوم سؤال کردند، فرمود: بیض قلبک و البس ما شئت. شیخ حر، ص ۶۷.

\*\*\*

از ختم‌های مجرب که در قرآن دستور العمل داده واستعینوا بالصبر و الصلوة، اقل آن یک روز  
روزه بگیرد و دو رکعت نماز کند. تجربه شد حاجت برآورده است.

\*\*\*

ختم وسعت رزق در قرآن است و آن استغفار است: استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم  
مدرارا و یمدکم باموال. ختم قرآن زیاد است.

\*\*\*

شخصی نفرین می‌کرد که امام زمان دو تایت کند! خدا دو تات کند!

گفت: چرا نفرین می‌کنی؟

گفت: منظور آن است که خدا زنت بدهد دو تا شوی.

قال الباقر (ع): الجمعة عید للمسلمین و هو افضل من الفطر و الأضحی، شیخ حر، ص ۱۵۲.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رئیس‌جمهوری اسلامی ایران

موسی پیغمبر اولوالعزم غلط، ذوالعزم باید گفت.

فلان بیلاقی کرده، غلط است؛ باید بگویند غشلاقی [کذا] کردم.

حدیث صفت مشبهه نیست، اسم مصدر از تحدیث است؛ کلیات ابوالبقاء.

تخم مورچه را بیظه به ظاء مولفه گویند نه به ضاد، در بحار مجلسی است.

\*\*\*

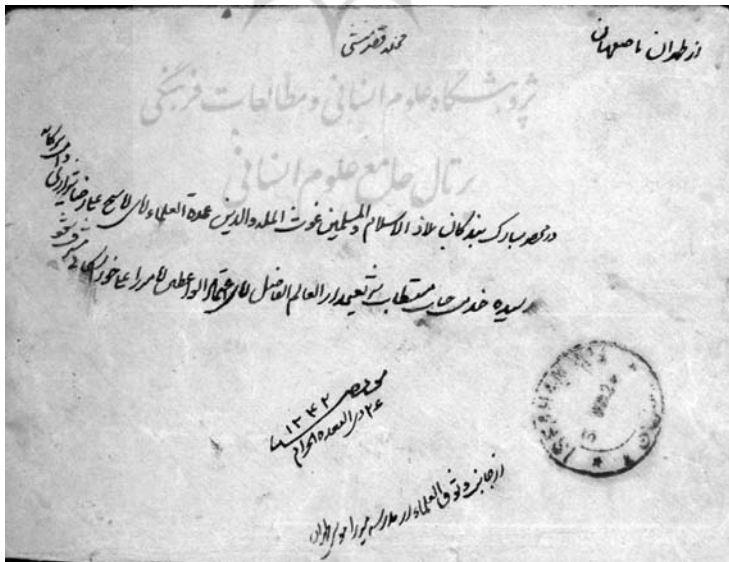
مطالب زیادو لغات بی‌شمار، تزییع اوقات می‌شود. غرض اعلان دوستی و تجدید عهد بود. حیاتی باشد،  
عریضه نگار خواهد شد؛ ان شاء الله.

\*\*\*

حضور مبارک سید العلماء، زبده الفقهاء، آقای آقا سید محمد و ابناء کرام دامت برکاتهم سلام برسانید. آقای بزرگوار آقا میر محمد حسین و شریعتمدار عمده العلماء و آقا میرزا عباس سلمه الله را تجدید عهد به سلام بفرمایید. حجة الاسلام آقای حاجی عبدالحسین و ولد محترم شان را سلام برسانید. عموزاده‌ها، دایی زاده‌ها، عمه زاده‌ها، زوجه پسر عمه و سایر دوستان را سلام برسانید. خدمت آقای نظام الاطباء از لسان بنده، و آقا میرزا محمود و شیخ فضل الله سلام برسانید. خاله‌زاده‌ها را سلام برسانید. از وقائع نافعۀ اتفاقیۀ آن‌جا اعلام فرمایید. آقا عبد الله حسام مریض است، ولی بستری نیست. دعا بفرمایید و بنده را از دعاء خودتان و والده فراموش نفرمایید. به خویشان بنده، مثل اولاد دایی و زوجۀ شیخ باقر خواهش کنید بنده را دعاء خیر کنند. رفقاء مدرسه سلام می‌رسانند.

## پاکت اول از طهران به اصفهان محلۀ قصر منشی

در محضر مبارک بندگان ملاذ الاسلام و المسلمین غوث الملة و الدین عمده العلماء آقای آقا شیخ علی رضا شیرازی دامت برکاته رسیده، خدمت جناب مستطاب شریعتمدار العالم الفاضل آقای اعتماد الواعظین آقا میرزا علی خوراسگانی مشرف شود. ۲۶ ذی القعدة الحرام سنه ۱۳۴۲ از جانب وثوق العلماء در مدرسۀ میرزا موسی طهران



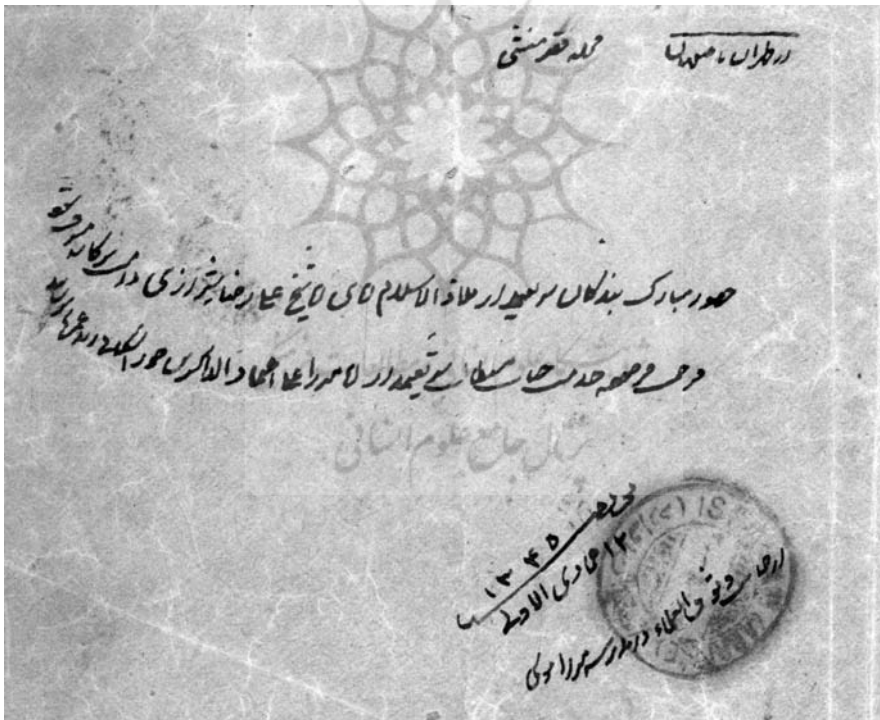


پاکت دّوم:  
از طهران به اصفهان  
محله قصر منشی

حضور مبارک بندگان شریعتمدار ملاذ الاسلام آقای آقا شیخ علی رضا شیرازی دامت برکاته مشرف  
شود، مرحمت فرموده خدمت جناب مستطاب شریعتمدار آقا میرزا علی اعتماد الذاکرین خوراسگانی زید  
عزّها مشرف شود.

۱۲ جمادی الاولی سنه ۱۳۴۵

از جانب وثوق العلماء در مدرسه میرزا موسی



### پی‌نوشت‌ها

- ۱- خورشید جی مقالات و پژوهش‌هایی درباره منطقه خوراسگان و جی، به کوشش رسول جعفریان، قم، شورای اسلامی شهر خوراسگان با همکاری کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران، چاپ اول، ۱۳۸۴، ص ۳۰۰ به نقل از تذکره القبور ص ۴۲۲.
- ۲ - این تاریخ با تاریخ در صفحه بعد با خودکار نوشته شده است.
- ۳ - در حاشیه: غرض شاعر کار قبیح بوده. فلک سنگی فکند قورباغه را کشت / خداوندا برس فریاد لاک پشت
- ۴ - پای ما لنگ است و منزل بس طویل
- ۵ - بیت از سعدی است.
- ۶ - گرم کند.
- ۷ - خیمه به آن نکنید.
- ۸ - در اثبات الهداه شیخ حر، ج ۳، ص ۳، حدیث با اندکی تفاوت آمده، اما در کافی، ج ۱، ص ۲۸۸ حدیث به همراه نقل تاریخی فوق است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی